لارنس لاکهارت

نگاهی به تاریخ اصفهان[1]

ترجمهٔ افرا بانک

مقالهٔ حاضر فصل سوم از کتاب *شهرهای ایرانی* است. لاکهارت در مقدمهٔ کتاب، داستان نگارش آن را بیان کرده است. طبق اظهار وی اساس آن، کتاب دیگری است به نام *شهرهای مشهور ایران*[2] که در سال ۱۹۳۹ منتشر شد. هریك از شانزده فصل این کتاب مستقلاً به یکی از شهرهای معروف ایران اختصاص دارد. از آنجا که نسخ اولین ویراست این کتاب در حدود سال ۱۹۴۷ نایاب شد، نویسنده به فکر تهیهٔ ویراست دومی از آن افتاد. برای این منظور، در سال ۱۹۵۷ طی سفری به ایران، از شهرهایی دوباره دیدن کرد. ویراست دوم با بازنگری اساسی مطالب و تغییر تصاویر و اضافه کردن چند فصل چنان تفاوتی با ویراست اول داشت که می‌شد آن را کتاب دیگری دانست. نویسنده نام کتاب را نیز به *شهرهای ایرانی* تغییر داد.[3] بیست‌وسه شهری که در فصول کتاب بررسی شده عبارت‌اند از: تهران، تبریز، اصفهان، مشهد، شیراز، اردبیل، مراغه، قزوین، رشت، نیشابور، دامغان، همدان، کرمانشاه، یزد، کرمان، کاشان، قم، شوش، شوشتر، دزفول، اهواز، آبادان و بندرعباس.

از مراجعه به منابع تاریخ و جغرافیای تاریخی اصفهان معلوم می‌شود که مقالهٔ «اصفهان» را بیشتر باید نوشته‌ای دانست که نکاتی ازپیش‌گفته را به‌صورتی مجمل در اختیار خواننده قرار می‌دهد، نه تحقیقی که پرده از نادانسته‌هایی برمی‌دارد. از این‌روی، شاید خوانندهٔ علاقه‌مند به آگاهی از تاریخ اصفهان و وقایع مربوط به آن، به مراجعهٔ مستقیم به منابع اصلی متمایل شود. نکتهٔ دیگری که دربارهٔ مقاله می‌توان گفت به طرز آرایش و سازمان‌دهی آن مربوط می‌شود، که در آن کلیات و اجزا در هم آمیخته‌اند؛ امری که بسیاری از نوشته‌هایی که نویسندگانشان مترصدند در مجالی کوتاه مطالبی واسع بیان کنند بدان دچارند و گاه موجب می‌شود که سررشتهٔ مطلب از دست برود. نکاتی که گفته شد، البته از ارزش مقاله نمی‌کاهد. گردآوری آنچه در منابع مختلف دربارهٔ شهر اصفهان گفته شده و دست‌چین کردن نکاتی که به موجب تکرار در منابع یا براساس مستنداتی به رأی نویسنده صحیح‌تر آمده، از ویژگیهای این مقاله است که آن را خواندنی می‌کند. ارزش اصلی مقاله موقعی آشکار می‌شود که به یاد آوریم که این، یکی از بیست‌وسه مقاله‌ای است که سندی از تاریخ و سابقهٔ پرآوازه‌ترین شهرهای ایران به دست می‌دهند.[4]

مترجم

گر نبودستی اصفهان به جهان
خود به خلقت نبد نشانِ جهان
اصفهان است معنی دنیا
صورت اینستی و صفاهان جان[5]

بیتی که در ابتدای این فصل آمده است نشان می‌دهد که شاعران اصفهانی در مدح شهرشان حدّ تعادلی را رعایت نمی‌کنند. افتخار اهل این شهر به اینکه «اصفهان نصف جهان است» ادعایی متواضعانه‌تر است. اگرچه شاید این دعاوی از نگاه بی‌روح غربی اغراق‌آمیز بنماید، به هرحال تاحدودی هم قابل توجیه است؛ کافی است تاریخ طولانی و درخشان این شهر را در نظر آوریم و این حقیقت را منعکس کنیم که اصفهان در قرن یازدهم/ هفدهم و در اوج شکوفایی‌اش، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای جهان و از لحاظ وسعت رقیب سرسخت لندن بود.

در آن حین که ستایشگران در ثناگویی خود اصفهان را به عرش می‌بردند، خرده‌گیرانی که بی‌گمان بر شکوه و رونق این شهر حسد می‌ورزیدند، بسیاری ابیات مغرضانه در بدخواهی از برای شهر و مردمانش می‌سرودند؛ مثلاً زمانی چنین شعری سرودند:

اصفهان جمله نعمت است و سُرور
لیك با مردمی ز مردی دور
اصفهان چون بهشت بود اگر
اصفهانی در آن نداشت حضور[6]

اصفهان بسیار وامدار جایگاهش است. نه فقط بر دره‌ای حاصل‌خیز نشسته، که از سرحدات نیز به دور است؛ و بر خلاف تبریز، نیشابور، دامغان، همدان، و باقی شهرها، در مسیر هجوم و تجاوز قرار ندارد. شهر منبع آب خوبی دارد، چرا که زاینده‌رود (نامی بامسمّا به معنای «رود زندگی‌بخش») از میان آن جاری است. ۱۵۸۵ متر ارتفاع از سطح دریا به شهر آب‌وهوایی معتدل بخشیده است. به گفتهٔ مفضّل‌بن سعد،[7] نویسندهٔ قرن پنجم/ یازدهم، اصفهان کاستیهای دیگر شهرها و مناطق را نداشت؛ نه از رطوبت طبرستان در عذاب بود، نه از خشکی قُهستان،[8] نه از سرمای خوارزم، نه از گرمای مُکران.[9] [10]

نام امروزی اصفهان از اَسپادانا[(1)][11] آمده، که خود از سپاذانَه[(2)] (اردوگاه سپاه) یا اسپاذانَه[(3)] (جایگاه اسبان) ریشه می‌گیرد (واژهٔ اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد).[12]

این پرسش را که شهر در چه زمان و به دست

(1) Aspadana
(2) çpâdhâna
(3) açpâdhâna

مسجد جامع عباسی.

چه کسی بنیاد شد نمی‌توان به‌سادگی پاسخ گفت. ادعایی نامتیقّن حاکی است که کیکاووس‌شاه، از سلسلهٔ اسطوره‌ای کیانیان، قلعهٔ طبرك[۱۳] را بنا نهاد، که تا چندی پیش هنوز در بخش شرقی شهر پابرجای بود. قول مستندتر آن است که در کتاب پهلوی *ایران‌شهر* آمده، که «اسکندر منفور، فرزند فیلیپ» این شهر را بنیان گذاشت.[۱۴] از سوی دیگر، دلایلی بر یکسانی اصفهان با گابهٔ[۴] استرابو[۵][۱۵] وجود دارد،[۱۶] جایی که شاهان هخامنشی در آن مستقر بودند. در غیاب شاهد متقنی دال بر صحت دعاوی مزبور، می‌توان به اطمینان گفت که شهر با توجه به جایگاه مناسب و آب و هوای خوب، سابقه‌ای دیرپا دارد.

(4) Gabea

(5) Strabo

از قرار، آن پهلوان افسانه‌ای، کاوهٔ آهنگر، اهل اصفهان بوده است. در زمان او، سرزمین ایران از جور ضحاك غاصب ستمکار خون‌خوار (اژدهاك، اژدهای اوستا) در رنج بود، که بر هر شانه‌اش ماری روییده بود. مارها را می‌باید که هر روز از مغز دو تن از رعایای نگون‌بخت آن ستمگر خوراك می‌دادند. وقتی خبر رسید که ضحاك دو پسرکاوه را به کام مرگ فرستاده تا مارهایش را از مغزشان بخوراند، آهنگر مردم را برانگیخت تا به پا خیزند، پیش‌بند چرمینش را بر سر تیرکی برافراشت، به جای علَم، و پیشاپیش مردم به رویارویی آن غاصب رفت. این غائله به نابودی و مرگ ضحاك ختم شد.

قدیمی‌ترین بخش اصفهان گاذ یا گای خوانده می‌شد[۱۷]ــــ نامی که بعدها به شهرستان تغییر یافت. متعاقباً یهودیانی در سه‌کیلومتری غرب و شمال غرب این منطقه اسکان داده شدند. در مدت‌زمانی این دو شهر به‌قدری بزرگ شدند که به هم پیوستند و شهر واحد بزرگی را تشکیل دادند؛ ولی این پیوند تا پیش از حدود قرن چهارم/ دهم متحقق نشد. به هر ترتیب، نام اصفهان (احتمالاً اَسپاهان، از واژهٔ قدیم‌تر اَسپادانا) قرنها به هر دو شهر اطلاق می‌شد. آراء مختلفی دربارهٔ خاستگاه شهر یهودیان (که ظاهراً تنها نام معرّب آن، یهودیه، برجای مانده است) وجود دارد. براساس برخی مراجع، نَبوکَدنَصَّر (۶۰۴–۵۶۲ق‌م) بود که تعدادی از تبعیدیان بیت‌المقدس را در آنجا اسکان داد؛ ولی بیشتر محتمل است که ملکه شوشَندُخت، زوجهٔ یهودی یزدگرد اول، پادشاه ساسانی (۳۹۹–۴۲۰م)، شهر را در حدود هزار سال پیش بنیان نهاده باشد.

در دوران پارتیان (۲۴۹ق‌م–۲۲۶م)، اصفهان پایتخت ایالتی بزرگ شده بود، تا آنجا که می‌دانیم شهر تختگاه یکی از خرده‌حاکمان یا ساتراپهای پادشاهی پارت بود. اردشیر، بنیان‌گذار سلسلهٔ ساسانی، در همان مراحل ابتدایی عصیان پیروزمندانه‌اش برضد ارتبان (اردوان) پنجم، پادشاه پارتی، شاذشاپور ساتراپ اصفهان را سرنگون کرد و به هلاکت رساند.

در دوران اردشیر و اخلافش، اصفهان همچنان کانون دیوانی مهمی بود. در اواخر حکومت ساسانیان، بسیاری از واسپوهْران، یا اعضای هفت خاندان بزرگ ایران، در این شهر اقامت گزیدند. شاید تا حدودی به همین علت بود که شاهنشاه یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، بعد از آنکه به دست عربهای مسلمان سرنگون شد، تقاضا کرد تا در اصفهان پناه بگیرد؛ ولی پس از آنکه تعقیب‌کنندگان سرسختش [به شهر] نزدیك شدند، هزیمت را از سر گرفت. اصفهان خود در حدود سال ۲۱ق/ ۶۴۲م، پس از نبردهایی در آن اطراف به محاصرهٔ عربها درآمد.

اصفهان که پایتخت بلاد الجبال شده بود، پس از انتقال حکومت از ساسانیان به خلفا به جای آنکه دچار رکود شود، مورد التفات قرار گرفت. اگرچه شورش اهالی شهر در ۲۴۷ق/ ۸۶۱م سرکوب سبعانه و دوران عسرتی را در پی داشت، شهر به‌سرعت ترمیم شد و خیلی زود شهرت منسوجات و مصنوعات فلزی مرغوب آن به اطراف و اکناف رسید. به‌خصوص بافته‌های ابریشمین آن که «عَتّابی»[۱۸] خوانده می‌شد، بسیار معروف بود.

ابن رُستهٔ جغرافی‌دان، که اگرچه به زبان عربی

می‌نوشت ایرانی بود و اهل اصفهان، گاذ [یا گای] (یا جی که معرّب آن بود) را چنین شرح کرد که به شعاع نیم‌فرسنگ وسعت، و چهار دروازه داشت. در داخل شهر قلعه‌ای قدیمی بود به نام ساروق (احتمالاً قلعهٔ طبرك)، که به گفتهٔ وی پیش از طوفان نوح بنا شده بود! در عصر وی، که آغاز قرن چهارم/ دهم است، جی و یهودیه هنوز شهرهایی جدا بودند، ولی زمان اتحاد آنها قریب بود.

در دو قرن و نیم بعد، اصفهان ناملایمات بسیاری کشید که ذکر اجزای آن از حوصلهٔ این بحث خارج است. عمدهٔ این دوران را شهر تحت حکومت آل بویه گذراند؛ سلسلهٔ ناب ایرانی که با شورش برضد اقتدار زودگذر خلفای عباسی به قدرت رسید. در دوران رکن‌الدوله، از شاهان آل بویه، اصفهان بسیار رونق یافت.

وارثان تاج و تخت آل بویه آل کاکویه بودند، هم از نژاد ایرانی. علاءالدوله محمد که سرسلسلهٔ آنان بود، دیوارهای شهر را بازسازی کرد. علاءالدوله حامی ابن سینای نامی بود که آخرین سالهای عمرش را در خدمتش در اصفهان به سر برد.

دوران حکومت آل کاکویه در ۴۴۳ق/ ۱۰۵۱م به‌گونه‌ای خارج از انتظار به پایان رسید؛ ترك سلجوقی پرهیبتی به نام طغرل‌بیگ اصفهان را تصرف کرد و آن را پایتخت پادشاهی رو به گسترش خود قرار داد. در سال بعد که جهانگرد ایرانی مشهور و مبلّغ فرقهٔ اسماعیلیه، ناصر خسرو (که تعلیماتش به‌غایت بر حسن صباح، بنیان‌گذار فرقهٔ مخوف حشّاشین [اسماعیلیهٔ الموت] تأثیر گذاشت) به اصفهان رفت، شهر را چنین توصیف کرد:

> شهری است بر هامون نهاده. آب‌وهوایی خوش دارد و هر جا که به ده گز چاه فروبرند، آبی سرد و خوش بیرون آید. و شهر دیواری حصین بلند دارد و دروازه‌ها و جنگ‌گاهها ساخته، و بر همه بارو و کنگره ساخته. و در شهر جویهای آب روان و بناهای نیکو و مرتفع؛ و در میان شهر مسجد آدینهٔ بزرگ نیکو. و باروی شهر را گفتند سه فرسنگ و نیم است. و اندرون شهر همه آبادان، که هیچ از وی خراب ندیدم، و بازارهای بسیار. و بازاری دیدم از آنِ صرّافان که اندر او دویست مرد صرّاف بود. و هر بازاری را دربندی و دروازه‌ای، و همهٔ محلتها و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم و کاروان‌سراهای پاکیزه بود. [...] و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم یك‌هزاروسیصد خروار بار داشتند، که در آن شهر رفتیم، هیچ بادید نیامد که چگونه فرود آمدند، که هیچ‌جا تنگی موضع نبود و نه تعذّر مُقام و علوفه. [...] و من در همهٔ زمین پارسی‌گویان، شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم.[۱۹]

دید از بام مسجد جامع عباسی که بخشی از حیاط را نشان می‌دهد. گنبد مسجد شیخ لطف‌الله را در مرکز تصویر، کمی متمایل به راست، می‌بینید.

الب‌ارسلان، دومین پادشاه سلجوقی [۴۵۵–۴۶۵ق]، اصفهان را پایتخت خود نگه داشت. پسر و جانشینش، سلطان ملك‌شاه (۴۶۵–۴۸۵ق/ ۱۰۷۲–۱۰۹۲م)، که به پدر تأسی می‌کرد، این شهر را بر هر جای دیگری ترجیح می‌داد. مرکز اصفهان در دوران سلجوقی، به جای میدان شاه فعلی میدان دیگری بود در مسافتی چند به سوی شمال شهر. در شمال میدان، مسجد جامع بود و در مقابل آن مسجد و در جنوب میدان، مسجد علی با منارهٔ بلندش ([از مسجد اولیه] فقط همین مناره باقی مانده است؛ چرا که چند قرن بعد، در زمان صفویه، باقی مسجد به‌تمامی بازسازی شد). در شرق میدان، کاخ پادشاهی بود که آثارش دیرزمانی است به‌کلی از میان رفته، و بازاری احتمالاً در جانب غرب آن وجود داشت. این میدان بزرگ در مرز میان دو محلهٔ جوباره (یهودیهٔ قدیم، شهر یهودیان) و دردشت بود.

نظام‌الملك، وزیر مشهور ملك‌شاه و همعصر و حامی عمر خیام، بازسازی بنای موجود مسجد جامع را آغاز کرد. سهم نظام‌الملك در بنای جدید، گنبدخانهٔ وسیعی در انتهای جنوبی [مسجد] بود. زمانی بعد در دوران ملك‌شاه، تاج‌الملك که رقیب و جانشین نظام‌الملك بود، گنبدخانه‌ای کوچك‌تر، اما به‌مراتب زیباتر از اولی در شمال مسجد

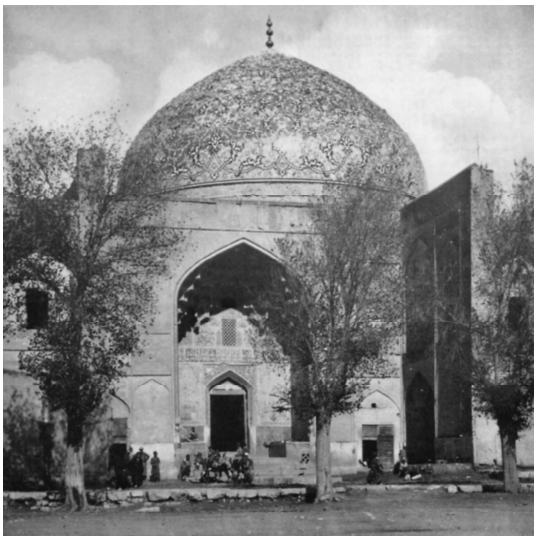

مسجد شیخ لطف‌الله

ساخت. هر که به دیدن این گنبدخانه مفتخر شده است بر رأی زنده‌یاد رابرت بایرن[۶] صحه می‌گذارد که گفت این گنبد «به کمال معماری رسیده است.»[۲۰]

(6) Robert Byron

منار ساربان و بخش فوقانی پل شهرستان از آثار باقی‌مانده از دوران سلجوقی است (پایه‌های پل به عهد ساسانیان برمی‌گردد).

بنّایان سلجوقی برای پرداخت کار، از گچ یا کاشی رنگی[۲۱] استفاده نمی‌کردند؛ مادهٔ اصلی آنان آجر بود. ایشان از این مصالح به مهارت تمام بهره می‌بردند. کارهای عالی مسجد جامع اصفهان و بسیار مناره‌های دیگر در اصفهان و شهرهایی که آثاری در آنها باقی مانده مؤید این مطلب است.

در سالهای پایانی ربع اول قرن هفتم/ سیزدهم، قوم مغول به ایران حمله کردند، هر چه را بود روفتند و ردّی از نیستی و تباهی از خود بر جای گذاشتند. پیشرفت مظفرانهٔ آنان در بیرون سرحدات اصفهان به واسطهٔ نبرد بزرگی که جلال‌الدین خوارزم‌شاه قهرمان در مقابل ایشان به راه انداخت مهار شد؛ اما عاقبت زمانی بعد توانستند شهر را فتح کنند. آنان نیز همچون عربها در ششصد سال قبل از آن، از غارت اصفهان و قتل عام اهالی پرهیز کردند. حاکمان مغول پس از آنکه چندی از ظرافت و فرهیختگی ایرانیان آموختند، حامی هنر شدند و گامهایی در آراستن شهر برداشتند.

در گذر از سلسلهٔ ایلخانان مغول به تیموریان، آل مظفر بناهای زیادی در داخل و خارج اصفهان ساختند؛ اگرچه بقایای جد و جهد ایشان در اصفهان کمتر از کرمان بر جای مانده است.

در سال ۷۹۰ق/ ۱۳۸۸م، تیمور لنگ اصفهان را فتح کرد و همچون عربها و مغولها بر شهر و مردمانش رحم آورد. اصفهانیها به جای آنکه منت‌دار رأفت وی شوند، بعدها بر ضد او شوریدند. آن‌گاه بود که تیمور انتقامی سخت از ایشان گرفت و بیش ازهفتادهزار تن را قتل‌عام کرد و با سرهایشان هرم ساخت.

تیمور و اخلافش از مغولان نیز کمتر به آراستن اصفهان پرداختند و حتی در یاری به شهر در جبران بحران معیشتی‌ای هم که در پی بلیهٔ مغول عارض شد شکست خوردند. مع‌هذا یکی از حکّام تیموری به اصفهان علاقه‌مند شد، به‌حدی که قصری کوچك در آن بنا کرد. بستری که برگزید در جانب غرب میدان و بازار نو بود و بر حاشیهٔ جنوب غربی شهر؛ کانون شهر در آن دوران رفته‌رفته به جنوب غرب کشیده می‌شد، و با گذشت زمان میدان بزرگ سلجوقی تماماً بازسازی شد.

قراقویونلو یا «سیاه‌گوسپندانِ» ترکمن کوتاه‌زمانی جانشین تیموریان شدند و بر ایران حکومت کردند. در ۸۵۷ق/ ۱۴۵۳م، در دوران پادشاهی جهان‌شاه، ساختن درب امام، یکی از آثار کوچك و مهجور اصفهان، به پایان رسید. بیشتر این بنا را، که آرامگاه دوتن از امامزادگان محلی است، صفویان دگرگون کردند؛ اما سردر اولیهٔ آن کم‌وبیش سالم مانده (که در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی با طارمی مسدود شد) و کاشی‌کاری[۲۲] بی‌عیب و ظریف آن را هنوز هم می‌توان ستود.

با ظهور خاندان صفوی در آغاز قرن دهم/ شانزدهم، ثروت اصفهان افزوده شد. اگرچه شاه اسماعیل (حک ۹۰۷–۹۳۰ق/ ۱۵۰۱–۱۵۲۴م)، سرسلسلهٔ این خاندان، تبریز را پایتخت کرد؛ اغلب از اصفهان دیدن می‌کرد، و در آنجا باغی وسیع به نام نقش‌جهان در ناحیهٔ غربی میدان نو ساخت. او زمستان ۹۱۰ق/ ۱۵۰۴–۱۵۰۵م را در اصفهان به‌سر برد و در آنجا با جلال و جبروت و آداب فراوان، سفیر پادشاه عثمانی را به حضور پذیرفت. چهار سال بعد به اصفهان بازگشت و در آن هنگام میدان را وسیع‌تر کرد. در همین میدان بود که او در مواقع ناگواری، متمردین را در انظار عمومی می‌سوزاند.

جانشین شاه اسماعیل، شاه طهماسب اول (حک

۹۳۰-۹۸۴ق/ ۱۵۲۴-۱۵۷۶م)، مکرراً در اصفهان اقامت می‌کرد و قصر کوچك تیموری را که رو به میدان بزرگ باز می‌شد اقامتگاه خود قرار می‌داد. بی‌تردید وی در همین قصر از پادشاه گورکانی، همایون، پذیرایی کرد که در ۹۴۸ق/ ۱۵۴۱م موقتاً تخت پادشاهی را ترك کرد و کوشید در مملکت ایران پناه بگیرد.

شش سال بعد وقتی برادر شاه، القاص‌میرزا، برضد وی شورید و با سلطان سلیمان‌خان قانونی، پادشاه عثمانی [(۹۲۶-۹۷۴ق/ ۱۵۲۰-۱۵۶۶م)]، متحد شد، نیروهای عثمانی ایران را تصرف کردند و اصفهان را مدتی به اشغال درآوردند.

شاه طهماسب اهل ساختمان‌سازی نبود؛ اما آنقدر به فکر اصفهان بود که از طریق آنچه به طرح کوهرنگ یا کارکنان معروف بود، بر افزایش منابع آب شهر همت گمارد. سرچشمهٔ زاینده‌رود از محلی است در فاصلهٔ صدوشصت‌کیلومتری غرب شهر، جایی بر جبههٔ شرقی قله‌ای از زاگرس به نام کوهرنگ. کمی آن‌طرف‌تر، منتها بر جبههٔ غربی این آبخیز، رود کارون سرچشمه می‌گیرد. مهندسین شاه طهماسب کوشیدند تا با حفر نقبی در دل تودهٔ سنگی حایل میان این دو سرچشمه، مقداری از آب کارون را در زاینده‌رود سرازیر کنند؛ اما چون هوای نقب تهویه نمی‌شد طرح متوقف گشت.[۲۳]

روزگار شکوفایی اصفهان از عهد شاه عباس کبیر آغاز شد ــ تواناترین و بلندآوازه‌ترینِ پادشاهان صفوی. در شروع دوران پادشاهی و در رخصت میان نبردهایش با عثمانیها و دیگر دشمنان، شاه در موقعیتهایی از اصفهان دیدن کرد. جایگاه خوب و آب‌وهوای مطبوع شهر، و از آن مهم‌تر دوری‌اش از سرحدات، او را به انتقال دایم دربار از قزوین به اصفهان در بهار ۱۰۰۶ق/ ۱۵۹۸م ترغیب کرد. او در سی‌ویك سال باقی‌مانده از عمرش، طرح‌ریزی مجدد شهر و بازسازی بخش وسیعی از آن را به انجام رساند و شخصاً بر بسیاری امور نظارت کرد. از خدمات معماران و بنّایان خود بهرهٔ وافر می‌برد، و در عین حال، برای تکمیل کار آنان در دعوت از هنرمندان و صنعتگران ایتالیا و دیگر ممالك اروپایی و همین‌طور هند و چین دمی تردید نمی‌کرد. دوباره همچون دوران داریوش، استادکارانی را از بسیار جایها به ایران آوردند تا در کار آراستن بناهای حکومتی همکاری کنند؛ ولی این بار آنان دیگر رعایای سلطان اعظم نبودند. همچنان‌که بعداً معلوم می‌شود، شاه عباس توجه خود را به انواع هنر منحصر نکرد، بلکه کارهای مؤثری در حمایت از افراد مناسب برای پیشرفت پایتختش انجام داد؛ و لذا اصفهان نه فقط در بین شهرهای ایران، که در همهٔ دنیا سرآمد شد.

پل خواجو، عکاسی شده در ماه نوامبر، هنگامی که سطح آب پایین است.

بزرگ‌ترین دستاورد شاه عباس در اصفهان بی‌تردید خلق بناهای عالی و به‌یادماندنی است که هنوز هم زینت‌بخش میدان شاه است. در این کار، آگاهانه یا ناآگاهانه، از کاری تبعیت کرد که سلجوقیان پانصد سال پیش دربارهٔ میدان کهنه انجام داده بودند. او نیز چون ایشان، به ضرورت وجود کانونی برازنده در پایتختش معتقد بود. میدانْ خود تناسباتی باشکوه داشت، با ۵۱۰ متر طول و ۱۶۵ متر عرض. ممکن نیست کسی این میدان خارق‌العاده را ببیند و بر پادشاه سازندهٔ آن آفرین نفرستد.

مسجد بزرگ شاه در انتهای جنوبی میدان است، که با گنبد و جفت‌منارهٔ زیبا و سردر پرهیبتی که با جفت‌مناره‌ای دیگر ملازم است، یکی از جذاب‌ترین مناظر شهر است. کار این مسجد در بهار ۱۰۲۰ق/ ۱۶۱۱م آغاز شد. شاه در هوای دیدن پیشرفت سریع ساختمان آن چنان بی‌قرار بود که به استاد معمارش دستور داد که ساختن دیوارها را پیش از آنکه پی جا بیفتد آغاز کند. معمار از این دستور سر باز زد و هشدار داد که این کار ممکن است ساختمان را به خطر افکند؛ اما شاه بر او شنوا نبود. پس معمار اندازه‌های دقیقی [از ساختمان] گرفت و به خفا رفت. چون کار بی‌دلالت او میسر نبود، لاجرم متوقف، و شاه از این امر

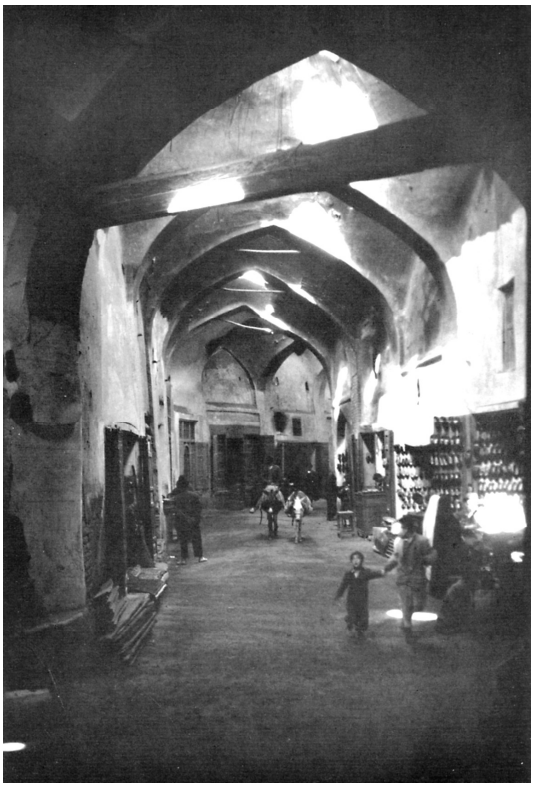

بازار کفاشها

غضبناك‌تر شد. چون معمار یقین کرد که زمان به اندازه‌ای سپری شده که پی بار دیوار را ببرد، از اختفا بیرون آمد؛ دوباره اندازه گرفت و دریافت که پیها به قدر کافی نشست کرده است. پس به پیش شاه رفت و شرح آنچه را کرده بود گفت و از سلطان طلب عفو کرد. به هر روی، شاه برای تسریع در کار، بر استفاده از کاشی هفت‌رنگ در فضاهای داخلی به جای کاشی معرّق (که درست شدنش زمان طولانی‌تری می‌برد) اصرار کرد. مع‌هذا سردر و گنبد و مناره‌ها و آنچه را از مواضع بنا که پیش چشم بود با کاشی معرّق پوشاند. با این همه تمهیدات، شاه عباس چند سالی پیش از اتمام ظرایف نازك‌کاریهای مسجد درگذشت. آن‌طور که برآورد شده، دست‌کم هجده‌میلیون قطعه آجر و نیم‌میلیون کاشی در این بنای عظیم صرف شده است.

بر ضلع شرقی میدان، مسجد فاخر شیخ لطف‌الله (یا به قولی مسجد صدر) واقع است، مسجدی که شاه محض خاطر پدر پارسای همسرش بنا کرد و او در آنجا در خلوت عبادت می‌کرد. این مسجد بسیار مختصرتر از مسجد شاه است؛ اما نمونه‌ای حتی عالی‌تر از آن است و نشان می‌دهد که معماران و بنّایان و استادکاران شاه به چه مایه توانا بودند. گنبد آجری‌رنگ ظریف آن، که با اسلیمیهایی دل‌انگیز تزیین شده است، زیبایی همسایهٔ بزرگ‌ترش را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اندرون این مسجد از کاشی [معرّق] پوشیده شده، که تنها رقیبش کاری است که در همان دوران در گنبدخانهٔ الله‌وردی‌خان در مزار امام‌رضا [(ع)] در مشهد انجام شد.

بر جبههٔ غربی میدان و روبه‌روی مسجد شیخ لطف‌الله، عالی‌قاپو، به معنای «دروازهٔ رفیع»، قرار دارد، که شاه عباس آن را بر بستر قصر تیموری بنا کرد. این بنا، که فراتر از دروازه‌ای معمولی است، میدان [که در پیش] و کاخی را که در پسش است به هم مربوط می‌کند. عالی‌قاپو خود قصری است که شاه اغلب در آن اقامت می‌کرد. از ایوان وسیع مسقّفش، شاه و درباریانش بازیها و نمایشهایی را که در پایین میدان برگزار می‌شد تماشا می‌کردند.[۲۴] در موقعیتهای خاصی ممکن بود زورآزمایی پهلوانان و جنگ حیوانات درنده اجرا شود؛ در مواقع دیگری ممکن بود چوگان‌بازی کنند (که گاه خود شاه هم در آن شرکت می‌کرد) ــ نفرات هر طرف از بازی از پنج تا بیست تن متغیر بود. دروازه‌های قدیم چوگان هنوز هم در دو سر میدان دیده می‌شود. پلکانی که به بام مسطح عالی‌قاپو (که حقیقتاً شایستگی لقب «عالی» را دارد) می‌رود پر شیب است و طولانی؛ اما اگر کسی همت صعود از آن را داشته باشد، [در پایان] پاداشی نیکو دریافت می‌کند که همانا چشم‌انداز فوق‌العادهٔ شهر است.

در میانهٔ جبههٔ شمالی میدان و در مقابل مسجد شاه، سردر کاشی‌کاری‌شدهٔ قیصریه یا بازار شاهی واقع است. دو تالار نقاره‌خانه در طرفین این سردر وجود دارد که در ازمنهٔ قدیم، نوازندگان در هنگام غروب و سپس در ساعت ۲ صبح از آنجا بوق و سنج را بی‌ملاحظه و با صدایی ناهنجار می‌نواختند.

در میان این بناهای عظیم، یك ردیف بنای دوطبقه با دهانه‌های قوسی همشکل، دورتادور میدان را درمی‌نوردد؛ تراز همکف این رواقها حجرهٔ بازار بود (و هنوز هم در مواردی همین استفاده را دارد)؛ در حالی که طبقهٔ بالا استفادهٔ مسکونی داشت. شاه عباس بسیاری از استادکاران ماهر خود را در اینجا خانه داده بود.

شاه در مناسبتهای مهم و گاه محض هوس، بناهای دورتادور میدان را با چراغهای کوچك، که طبق خبر[۲۵] بیش از پنجاه‌هزار شعله بود، نورباران می‌کرد. این نمایش

باشکوه، که بسیار چشم‌گیر بود، شاه‌عباس را لذتی بی‌حصر می‌بخشید.

شکل امروزی میدان شاه دقیقاً مطابق آنچه در زمان شاه عباس بود نیست؛ گرچه ساختمانهای پیرامونش چندان تغییر نکرده است. اولاً، دیرکی که در وسط بود دیرزمانی است ناپدید شده است. بر سر این دیرك، که در حدود ۷/۵ متر بلندی داشت، نشان یا علامتی بود؛ در مناسبتهای خاص جامی زرین، و در مواقع عادی تنها خربزه‌ای یا سیبی. تمرین شاه و اشرافیانش این بود که سواره به سوی دیرك بتازند و سپس به رسم پارتیان بر روی زین به عقب بچرخند و تیرهای‌شان را به نشانه پرتاب کنند.[۲۶] ثانیاً، برخی ممکن است بر تبدیل بخش جنوبی میدان به باغ افسوس بخورند، ابداعی که میدان را کوچك‌تر جلوه می‌دهد و از ابهت آن به نسبت وضع قدیمش می‌کاهد.

هدیهٔ بزرگ دیگر شاه عباس به پایتختش خیابان باشکوهی است که تا امروز به نام «چهار باغ» شناخته می‌شود. دستور او به ساخت این خیابان تنها از آن روی نبود که راه برازنده‌ای به پایتختش فراهم کند، بلکه می‌خواست ارتباطی آسان میان شهر و باغ هزارجریب واقع در جانب جنوبی زاینده‌رود برقرار سازد. چهارباغ دوران شاه عباس با وضع امروزی‌اش تفاوتهای مهمی داشت. اولاً، خیابان به‌جز در انتهای شمالی‌اش، در باقی نقاط خارج از حدود شهر بود و از میان تعدادی باغ و انگورستان عبور می‌کرد (این نام به این خاطر بر خیابان گذاشته شد که شاه مجبور بود چهار انگورستان را برای کشیدن خیابانش کرایه کند). ثانیاً در هیچ‌یك از طرفین، خیابانی کالسکه‌رو نبود. در واقع، چهارباغ آن روزگار بیش از آنکه جاده باشد، تفرجگاه و باغ بود. در میان آن نهری جاری بود، با آب‌نماها و حوضهایی در هر صدوهشتاد متر یا همین حدود، که فواره‌هایی در آنها بازی می‌کرد. در هر سمت این نهر گردشگاهی بود که اصفهانیها عادت داشتند در آنها سواره یا پیاده گردش کنند؛ در ایام خاصی این گردشگاه مختص بانوان بود. درختانِ کاشته در طرفین وقتی دیگر به قدر کافی بلند شده بودند، روزهنگام سایهٔ مطبوعی می‌گستراندند. برخی از رعایای متمول و نامدار شاه، خودخواسته، عمارتها و کوشکهایی در باغهای طرفین چهارباغ ساختند؛ باقی را هم، که خود بدین کار مایل نبودند، شاه در فشار قرار داد که به همین شیوه در

میوه فروشان در کنار سردر بازار قیصریه

آراستن خیابان او سهیم شوند. یکی از اشراف بزرگ، الله‌وردی‌خان سپهسالار فارس، پلی عالی بر زاینده‌رود زد که بخشهای جنوبی و شمالی خیابان را به هم متصل می‌کند. این پل که هنوز هم بر سر پاست، گاهی به نام او، پل الله‌وردی‌خان خوانده می‌شود و گاه سی‌وسه‌پل؛ همچنان‌که بدان پل چهارباغ هم می‌گویند.

ما بسی سعادتمندیم که روایاتی از اروپاییان همعصر [با شاه عباس] را با اوصافی از چهارباغ و بقیهٔ «دیدنی»های اصفهان آن دوران در اختیار داریم. تامس هربرت[۷] که از ملازمین جناب دادمور کاتن[۸]، سفیر انگلیس نزد شاه‌عباس بود، به همراه دیگر اعضای هیئت نمایندگی در ۱۰۳۸ق/ ۱۶۲۸م در اصفهان به‌سر می‌برد. او چهارباغ را این‌گونه وصف کرده است:[۲۷]

> ... خیابانی هموار، با قریب به دو مایل [۳کیلومتر] درازا و به وسعت هالبورنِ لندن. در بخش زیادی از راه دیوارهای باغها در طرفین خیابان وجود دارد. در اینجا و آنجا محلاتی هست و خانه‌های ییلاقی. در امتداد آن چنارانی سایه‌گستر غرس شده است که افزون بر سایه انداختن، از چوبشان نیز استفاده می‌شود و وجههٔ تزیینی نیز دارند.

دکتر فرایر[۹]، که زمانی بعد در همان قرن در اصفهان بود،

(7) Thomas Herbert

(8) Sir Dodmore Cotton

(9) Dr. Fryer

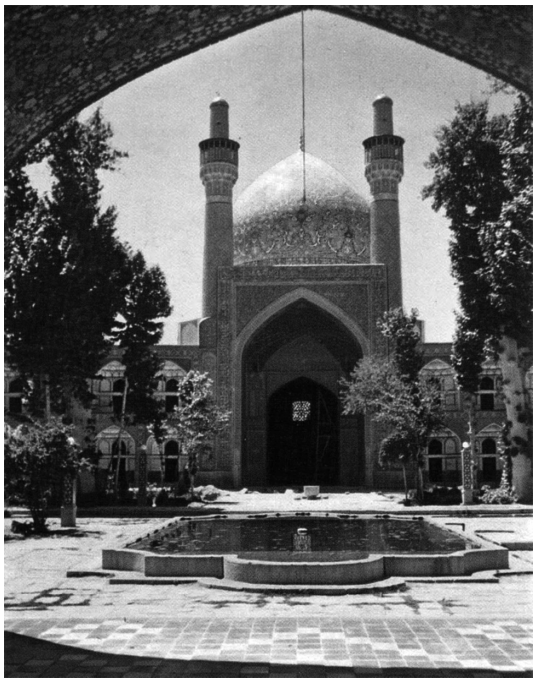

مدرسهٔ چهارباغ
(مادر شاه)

گفته است:[۲۸]

... غروب‌هنگام همهٔ رجال اصفهان در چارباغ حضور می‌یابند و اعیان به هواخوری می‌آیند؛ در حالی که با قافلهٔ پرتعدادی که به دنبالشان روان است، بالا و پایین می‌روند و می‌کوشند با طمطراق و بزرگ‌منشی از هم پیشی بگیرند.

اثر قابل توجه دیگر در دوران سلطنت شاه عباس کاخی است که چهل‌ستون[۲۹] خوانده می‌شود و بین بخش بالای چهارباغ و میدان شاه واقع است. تالار یا ایوان که با بیست ستون بر پا شده (دو تای آنها در تونشستگی کرسی ایوان قرار گرفته‌اند) رو به شرق دارد و مشرف بر آب‌نمای چهارگوشی است. شاه عباس و اخلافش از چهل‌ستون اصولاً برای به حضور پذیرفتن سفرای خارجی استفاده می‌کردند.

نقل جزئیات آنچه شاه عباس برای زیبا کردن اصفهان انجام داد، کتابی کامل می‌طلبد. امید است که در این مجال آن‌قدر گفته باشیم که نشان دهد که او انسانی با بصیرت و پرتوان و خوش‌سلیقه بود و می‌توانست با جسارت و به‌خوبی برنامه‌ریزی کند. اگرچه در برنامه‌ریزی تحسین‌برانگیز بود؛ در اجرا دچار نقیصه‌ای جدی بود، که همان بی‌صبری وی بود. همچنان‌که در قضیهٔ مسجد شاه معلوم شد، گاه به معمار و بنّایانش فرصتی نمی‌داد تا پیها محکم شود یا دیوارها و پشت‌بندها به قدر کفایت نشست کند. همین نقیصه است که موجب شده امروز ساختمانهایش در مقایسه با بناهایی که از دوران سلجوقی در پنج قرن پیش از آن باقی مانده است عموماً در موقعیت خوبی نباشد.

به هنگام نبردهای آذربایجان، شاه عباس متوجه توان و قابلیت اهالی ارمنی شهر جلفا، در کرانهٔ رود ارس، شد. او بر آن شد تا برای رونق بخشیدن به تجارت و صناعت در اصفهان، هزاران تن از این ارمنیان را به منطقهٔ جنوب زاینده‌رود، در همسایگی غرب باغ هزارجریب، کوچ دهد. آنان از ترك کاشانه اکراه داشتند، اما شاه نهر آبیاری را که در همسایگی جلفا بود بست و مزارعشان را به اراضی لم‌یزرع مبدل کرد؛ بدین ترتیب ایشان را مجبور به مهاجرت کرد. ارامنهٔ حومهٔ اصفهان، که جلفای نو نامیده شد (و سپس نام مخفّف جلفا را گرفت)، کوتاه‌زمانی بعد بسیار ثروتمند شدند؛ هم به سبب قابلیتشان و هم به خاطر امتیازاتی که شاه به ایشان می‌داد. شاه اجازه داده بود تا برای خود کلیسا بسازند و آزادانه آداب دینی‌شان را به جای آورند؛ و افزون بر این گذاشته بود که برای خود کلانتر انتخاب کنند. علاوه بر این، به آنها وام بدون بهره می‌داد تا در تأسیس مشاغل و صنایع کمکشان کند. پاداش دوراندیشی شاه عباس در مستقر کردن ارامنه در جلفای نو رونقی یکباره بود که این تاجران و صنعتگران باهوش در تجارت و صناعت اصفهان پدید آوردند.

بنای اولیهٔ کلیسای اعظم همهٔ منجیان[۱۰] در ۱۰۱۵ق/ ۱۶۰۶م ساخته شد؛ نیم‌قرن بعد عمارت موجود را (که بسیار بزرگ‌تر است) بر جای این کلیسا ساختند. جلفا به هنگام وفات شاه عباس حدود ده‌هزار تن جمعیت داشت ــ رقمی که در دوران شاردن سه‌برابر شده بود.

شاه عباس برای آنکه به اصفهان بال و پر پیشرفت دهد، به کوچاندن ارامنه اکتفا نکرد؛ بلکه شرکتهای انگلیسی و هلندی هند شرقی[۱۱] را نیز به راه انداختن مؤسساتشان در این شهر تشویق نمود. خانه و باغ شرکت انگلیسی هند شرقی و کارخانهٔ متصل به آن در انتهای کوچه‌ای در غرب بخش اصلی بازار قیصریه قرار داشت. ساختمان اصلی مدتهاست که به خرابه تبدیل شده؛ مع‌هذا هنوز بر بستر آن یادی از گذشته باقی است، چرا که حیاط میانی و ساختمانهای دور آن به نام تیمچهٔ فرنگیها شناخته

(10) All Saviours Cathedral

(11) East India Companies

می‌شود. شرکت هلندی هند شرقی مؤسسه‌ای را در فاصلهٔ کمی در شمال رقبای انگلیسی در اختیار گرفته بود؛ همراه با مدرسه‌ای به نام مدرسهٔ صفویه (که اخیراً بازسازی شده و نام جدید مدرسهٔ شاه‌زاده‌ها بر آن گذاشته شده است). از خانه یا کارخانهٔ هلندی هیچ اثری به جا نمانده است.

شاه عباس وسعت نظرش را تنها با اعطای آزادی دینی به ارامنهٔ جلفا و بازرگانان اروپایی نشان نداد؛ بلکه به آوگوستینیها[۱۲] و کرملیها[۱۳] و دیگر مذاهب نیز اجازه داد که مکانهایی در اصفهان و نقاطی دیگر از ایران برای خود بسازند. چنین تحولی در شیوهٔ عمل احتمالاً روح شاه طهماسب متحجر را در گور لرزانده است. سیل بازرگانان، مبلغین، ساعت‌سازان ژنوی و مانند آنان، به همراه معاهدات سیاسی روزافزون از سوی قدرتهای اروپایی به اصفهان شخصیتی بین‌المللی بخشیده بود که از آن زمان تا کنون کاملاً از بین رفته است.

اقدام شاه به احیای طرح کوهرنگ یا کارکنان شاهدی است بر دل‌نگرانیهای وی برای اصفهان و مناطق وابسته‌اش. افزایش چشم‌گیر جمعیت شهر پس از پایتخت شدن نیاز به منبع آب دایمی و فراوان را ضروری‌تر می‌کرد. شاه عباس که شیفتهٔ انجام دادن کارهای بزرگ بود، هزاران کارگر را واداشت که شکافی عظیم بر گرد جدار کوه باز کنند؛ ولی این کاری خطیر بود. آب‌وهوای خشن و ارتفاع زیاد از سطح دریا هم به مشکلات اضافه شد و کار دیگر باره شکست خورد.

معلوم نیست چرا شاه در اصفهان و چند شهری که جایگاه دو دستهٔ ناسازگار متخاصم به نام نعمت‌اللهی و حیدری (گاهی هم به نامهای پَلَنك و فَلَنك خوانده می‌شدند)، کارهای خلاقانه‌ای این‌چنین می‌کرد. این دو دسته مجاز به استفاده از سلاح جنگی نبودند؛ با این حال، با چنان غیظی با سنگ و چوب بر هم می‌کوفتند که اغلب تلفات زیادی متحمل می‌شدند. خرابیهای حاصل از جنگ این دو دسته نبرد آبیها و سبزها در قسطنطنیه را به یاد می‌آورد.

با رحلت شاه عباس در جمادی‌الاولی ۱۰۳۸ق/ ژانویهٔ ۱۶۲۹م، زوال سلطنت صفویه آغاز شد؛ اما هنوز بسیار مانده بود تا روند تلاشی‌اش آشکار گردد. همچنان‌که اصفهان تا زمان سقوط خاندان صفوی در ۱۱۳۵ق/ ۱۷۲۲م، بزرگ‌ترین شهر بزرگ حکومت شاهنشاهی بود.

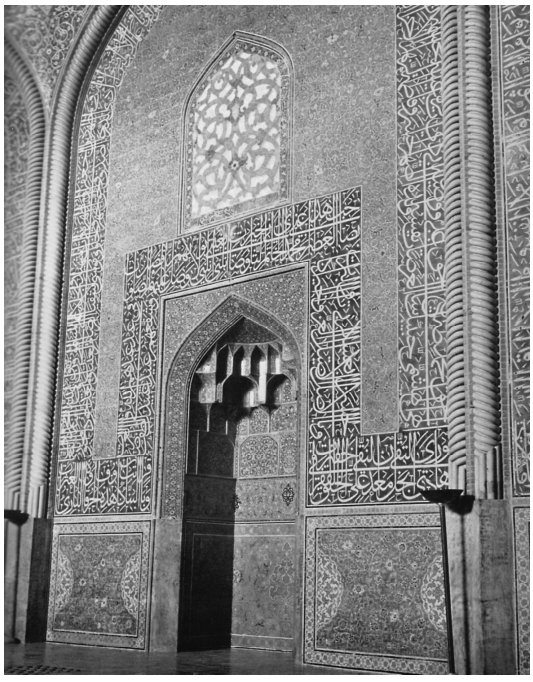

داخل مسجد شیخ لطف‌الله

شاه صفی (حک ۱۰۳۸–۱۰۵۲ق/ ۱۶۲۹–۱۶۴۲م)، نوهٔ شاه عباس، بنای مسجد شاه را کامل کرد؛ اما به جز این عمل، سهم کمی در شکوه بخشیدن به اصفهان داشت. در زمان شاه عباس دوم (۱۰۵۲–۱۰۷۷ق/ ۱۶۴۲–۱۶۶۶م)، کاخی کوچك به نام تالار اشرف (درست در غرب عالی‌قاپو) و پل خواجو، زیباترین پل اصفهان، و همین‌طور کاروان‌سرای زیبای ساروتقی ساخته شد. شاه عباس دوم دو بار کوشید تا از آب کارون بهره‌برداری کند و کمبود آب زاینده‌رود را جبران کند؛ ولی با آنکه مهندسی فرانسوی را در خدمت داشت، مانند اسلافش شکست خورد.

در طول سلطنت این دو پادشاه و همچنین شاه سلیمان [(۱۰۷۷–۱۱۰۵ق)] و شاه سلطان‌حسین [(۱۱۰۵–۱۱۳۵ق)]، اروپاییان بسیاری از اصفهان دیدن کردند؛ حتی برخی از آنان مانند اسقفِ کاپوسن فرانسوی، پدرْ رافائل دومان،[۱۴] سالها در اصفهان اقامت کردند.[۳۰] ژان شاردن[۱۵] که ده سال تمام در فاصلهٔ سالهای ۱۰۷۵ق/ ۱۶۶۴م تا ۱۰۸۸ق/ ۱۶۷۷م را در اصفهان سپری کرد،[۳۱] در *سفرنامه*اش کامل‌ترین و جالب‌ترین وصفها را دربارهٔ دوران شکوفایی این شهر بزرگ به دست داده است. او حق مطلب را در وصف دستاوردهای شاه عباس در معماری

(12) Augustinians

(13) Carmelites

(14) Pere Raphael du Mans

(15) Jean Chardin

اصفهان امروزین، هنرستان

و دیگر زمینه‌ها ادا کرد. شاردن به‌هیچ‌روی توجه خود را به بناهای مهم محدود نکرد. در نوش‌خانه‌ای[۳۲] این پند نیکو را دید: «زندگی مستی مدام است. نشئه‌اش می‌گذرد و خماری‌اش می‌ماند.»[۳۳] در یکی از کاخهای سلطنتی،[۳۴] توجهش به بیتی بدین مضمون جلب شد: «به روزگاری که می‌خواستم همسر بستانم، جماعت متأهل گنگ بودند. حال که متأهلم، آنان که می‌خواهند همسر بگیرند کرند.»[۳۵]

ممکن است به حق سؤال شود که بزرگیِ اصفهان در اوج نیك‌روزی چقدر بود. آمار منابع رسمی بسیار متفاوت و از پانصدهزار تا بیش از یك میلیون نفر متغیر است. شاردن گفته که جمعیت اصفهان با لندن ــ به قول صحیح وی «پرجمعیت‌ترین شهر اروپا» ــ یکی بود.[۳۶] آن‌چنان‌که از دیگر منابع به‌دست می‌آید، لندن در حوالی قرن یازدهم/ هفدهم در حدود ۶۷۰،۰۰۰ نفر جمعیت داشت. بر این اساس، اگر جمعیت اصفهان را در آن روزگار کمی بیش از ۶۰۰،۰۰۰ تن بدانیم، به خطا نرفته‌ایم. به استناد قول شاردن، اصفهان در زمان وی ۱۶۲ مسجد، ۴۸ مدرسه، ۲۷۳ حمام، بیش از ۱۸۰۲ کاروان‌سرای و ۱۲ گورستان داشت.[۳۷]

حیف از اصفهان! دوران درخشش و شوکتش به سرعت و ناگهان به پایان رسید. اگرچه هنگامی که شاه سلطان‌حسین در ۱۱۰۵ق/ ۱۶۹۴م بر تخت نشست، اوضاع بر وفق مراد به نظر می‌رسید. فرستادگان خارجی و بازرگانان و سیّاحان همچون گذشته به پایتخت می‌شتافتند، و هنر و معماری هنوز در رونق بود. یکی از زیباترین و جذاب‌ترین آثار همهٔ دوران صفوی مدرسه‌ای است که مادرِ شاه در جبههٔ شرقی چهارباغ، در میانهٔ راه مرکز شهر و رودخانه ساخت؛ درست در شرق این مدرسه، کاروان‌سرای بزرگی است که هم‌زمان با آن ساخته شد.

شاه سلطان‌حسین، که اهل عمارتگری بود، با گشاده‌دستی مبالغ هنگفتی را بر ساخت قصر مجلل جدید و باغی وسیعی در فرح‌آباد، در جنوب غربی جلفا، صرف کرد. امروز تنها دیوارهای خشتی رو به زوال و تلی خاك، نشانِ بستر این کاخ است.

بلا چون صاعقه فرود آمد. از ۱۱۳۲ق/ ۱۷۲۰م تا ۱۱۳۴ق/ ۱۷۲۲م، مملکت ایران از ضربات ویرانگر طایفهٔ افغانان غلزایی و ترکان [عثمانی] و روسها در رنج بود. اغلب مرزهای آن تحت تهاجم واقع شده بود، و اصفهان خود به‌دست افغانان وحشی در محاصره‌ای وحشتناك گرفتار شده بود. مورخی ایرانی به نام محمد محسن،[۳۸] که در داخل حصر بوده، خبر داده است که اهالی شهر آنچنان از قحطی به جان آمده بودند که گوشت کسانی را که از گرسنگی و بیماری تلف شده بودند می‌خوردند.[۳۹] یك‌بار محمد محسن را با کسانی برای یافتن غذای احتکارشده فرستاده بودند. در حین جستجو به سردابی رسیدند پر از گونیهایی که وقتی بازشان کردند، حاوی مبالغ باورنکردنی سکه بود. او و همراهانش از اینکه به جای غله سکه یافته بودند به‌حدی سرخورده شدند که گونیها و محتویاتشان را همان‌جا رها کردند.

پس از هفت ماه محاصره، شهر به چنان مخمصهٔ سختی افتاد که تسلیم شد، و شاه به کناره‌گیری به نفع محمود، سردستهٔ افغانان، وادار شد. مرگ تلفات سنگینی از اهالی شهر گرفت و صدها هزار تن از قحطی و طاعون مردند. در بین نجات‌یافتگان از محاصره، سران شرکتهای انگلیسی و هلندی هند شرقی و اعظم کارکنانشان، سفیر فرانسه آنژ دو گاردان[۱۶]، شوالیه دو سن‌تکروئا[۱۷]، برادرش و شمار زیادی از کشیشان و راهبان هم بودند. یکی از اروپاییانی که نجات یافت ساعت‌سازی ژنوی بود به نام ژاکوب روسو[۱۸]، یکی از عموهای چند پشت پیش‌تر ژان ژاك روسوی معروف. ژاکوب روسو در ۱۱۶۶ق/ ۱۷۵۳م، پس از ۴۸ سال زندگی در اصفهان درگذشت.

پس از کناره‌گیری شاه سلطان‌حسین، محمود افغانِ غاصبْ او را به زندان انداخت. متعاقباً محمود بیشتر اعضای مذکر خاندان سلطنتی را به‌طرزی فجیع کشت. اشرف، جانشین محمود، شاه سابق را در ۱۱۴۲ق/ ۱۷۲۷م[۴۰] به قتل رساند. نقل است که او شب پیش از اعدام را در حجره‌ای کوچك رو به صحن میانی مدرسهٔ زیبا[ی مادرشاه] گذراند که دوازده سال پیش از آن، ساختمانش تمام شده بود.

محمود از بیم شورش اصفهانیان ــ که علی‌رغم

(16) Ange de Gardane

(17) Chevalier de Sainte-Croix

(18) Jacob Rousseau

ضایعات محاصره، قطعاً به شمار برتر از افغانان بودند ــ به افرادش دستور داد که آنان را قتل عام کنند. اصفهان هیچ‌گاه کاملاً از آثار محاصره و قتل عامی که در آن نود درصد جمعیت جانشان را از دست دادند، بهبود نیافت. به‌علاوه، مناطق وسیعی از شهر با خاك یکسان شد.

سردار نَدِرقلی‌بیگ معروف (که بعداً به نام نادرشاه تاج‌گذاری و حکومت کرد)، بر افغانان غلبه کرد و آنان را از اصفهان بیرون راند؛ اما سپس مشهد را پایتخت خود قرار داد. در دوران پر اغتشاش پس از کشتار نادرشاه در ۱۱۶۰ق/ ۱۷۴۷م، اصفهان دو بار غارت شد: اول بار به‌دست ایل لجام‌گسیختهٔ بختیاری و سپس به‌دست افغانان فتنه‌گر و لرها. این‌چنین بر بداقبالیهای شهر و اهالی‌اش افزوده شد.

جیمز موریه،[۱۹] نویسندهٔ کتاب *حاجی‌بابای اصفهانی*، که در اوایل قرن سیزدهم/ نوزدهم از اصفهان دیدن کرد، دریافت که شهر آن‌قدر کوچك‌تر از وضعیت سابق خود شده که:

> گوییا لعنت خداوند بر بخشهایی از شهر نازل شده است، همچنان‌که بر بابِل شد. خانه‌ها، بازارها، مساجد، کاخها، و همهٔ خیابانها کاملاً رها شده است؛ و من مایلها در میان خرابه‌هایی سواری کردم که جنبنده‌ای در آن نبود، شاید به‌جز شغالی که بر بالای دیواری زوزه می‌کشید، یا روباهی که به سوراخش می‌خزید.[۴۱]

از زمان موریه تا امروز، اصفهان خوش‌بختانه توانسته تا حدودی بهبود بیابد، و اکنون[۴۲] جمعیتی در حدود ۲۱۵،۰۰۰ نفر دارد. اگرچه بخشهایی از شهر هنوز متروك است، بسیاری جایها دوباره ساخته شده و حومه‌های تازه‌ای شکل گرفته است. □

کتاب‌نامه

Bazl, Aqai F. "Contemporary Techniques," in: Pope and Ackerman (eds.), *Survey of Persian Art*, vol. II.

Byron, Robert. *The Road to Oxiana*, London, 1937.

Chardin, Jean. *Voyages du Chevalier Chardin en Perse et autres lieux de l'Orient*, Paris, 1811.

Dimand, M. S. *A Handbook of Muhammadan Art*.

Fryer, *A New Account of East India and Persia*.

Herbert, Sir Thomas. *Travels in Persia*, ed. Sir William Foster, London, 1928.

Markwart. *A Catalogue of the Provincial Capitals of Persia*.

Morier, James. *A Second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor, between the Years 1808 and 1809*, London, 1812.

Nasir-e Khusrau. *Safar-Nameh* (Persian text ed. with a French translation by C. Schefer), Paris, 1881.

Pope, A. U. and Philis Ackerman (eds.). *A Survey of Persian Art*, London, 1938, 6 vols.

Royal Central Asian Journal.

Valle, Pietro della. *Viaggi*.

پی‌نوشتها

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:
Laurence Lockhart, "Isfahan," in: idem, *Persian Cities*, London, Luzac & Company Ltd., 1960, pp.18-31.ChapterIII.

2. *Famous Cities of Iran*, 1939.

(19) James Morier

۳. نویسنده در نام ویراست جدید کتاب، به جای Iranian، از واژهٔ Persian استفاده کرده است؛ هم از آن جهت که این نام را صحیح‌تر می‌دانسته و هم به این دلیل که در بسیاری منابع که در متن بدانها رجوع شده به نام Persia اشاره شده است.ــ م.

۴. نویسنده در چند سطر آخر این مقاله به وضع اصفهان در دوران جدید پرداخته است، که چون ارزش تاریخی ندارد، حذف شد. همچنین فهرستی از جاهای دیدنی اصفهان آورده است، که آن نیز برای مطالعات تاریخی ارزشمند نیست.ــ و.

۵. نویسنده در ابتدای مقاله چهار بیت دربارهٔ اصفهان آورده، که چون مرجع معلومی نداشت، آوردن عین ابیات فارسی آنها ممکن نبود. در حین جستجو برای کشف ابیات اصلی، به چند بیتی دست یافتم که چندان هم مستند به نظر نمی‌رسید. به همین علت، بر آن شدم که معنای ابیات را در ترجمه بیاورم و برای آنکه شکل متن به آنچه نویسنده احتمالا در نظر داشته نزدیك‌تر شود، کوشیدم این معنا را به نظم درآورم. ضمن آنکه هنوز امیدوارم با کمك اهل شعر و ادب و آشنایان با فرهنگ اصفهان، بتوان به ابیات اصلی دست یافت. لذا در اینجا عین متن انگلیسی را به همراه ابیاتی که از منابع مختلف به دست آورده‌ام نقل می‌کنم تا به لطف مطلعین، به نتیجهٔ مطلوب دست پیدا کنیم.ــ م.

If the World had no Isfahan
The Creator of the World would have no world.
Isfahan is the meaning of the word 'world';
'World' is the word and 'Isfahan' the meaning.

اگر در جهان اصفهانی نبود
خدای جهان را جهانی نبود (سینای اصفهانی)
جهان‌آفرین را جهانی نبود
جهان را اگر اصفهانی نبود (شمس‌الشعرا سروش اصفهانی)

What is Isfahan with all its abundance?
It is lacking in nothing but decent people;
All would be perfect there
If there were no Isfahanis.

اصفهان جنتی است پرنعمت
اصفهانی در او نمی‌پاید (شاه طهماسب صفوی)
مأخذ اشعار: http://www.isfahan.us

۶. در اینجا نیز اصل شعر یافت نشد و ویراستار آنها را موزون ساخته است.ــ و.

۷. «... مفضّل ابن سعد بن الحسین مافرّوخی کتابی به لغت عرب در آن باب نوشته و ضمناً اظهار کمال فضل و پایهٔ علم خویش نموده

است و آن را رسالهٔ *محاسن اصفهان* خوانده....»ـــ محمدمهدی بن محمدرضا الاصفهانی، *نصف جهان فی تعریف الاصفهان*، تصحیح و تحشیهٔ منوچهر ستوده، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۸، ص٤ـــ م.

۸. قهستان نام قدیم ولایتی در خراسان جنوبی، بین یزد و خراسان (با استفاده از *فرهنگ فارسی* معین).ـــ م.

۹. مکران در تقسیمات جغرافیایی قدیم، بخش جنوب شرقی ایران، مجاور مرز پاکستان بوده است (با استفاده از *فرهنگ فارسی* معین). ـــ م.

۱۰. بر مبنای نسخهٔ خطی ترجمه‌ای فارسی متعلق به قرن نهم/ پانزدهم:

Royal Asiatic Society, MS. no. 180, fol.6.

11. Aspadana

این شکلی است از این نام که بطلمیوس ضبط کرده است.

۱۲. بدگویان اصفهان ادعا می‌کنند که نام این شهر از اسبهان (*asbahan*) گرفته شده است. اسبهان واژه‌ای است محلی به معنای «سگان» (شاید اسبَه –asbah– از واژهٔ مادی ακάπσ آمده باشد که بر اساس هرودوت، کتاب ۱، ۱۱۰، به معنای «سگ» بوده است. می‌توانیم این را نظیر واژهٔ روسی جدید акаьас بدانیم که چنین معنایی دارد.

۱۳. نک: شاردن، *سفرنامهٔ شاردن، قسمت شهر اصفهان*، ترجمهٔ حسین عریضی، تهران، نگاه، ۱۳٦۲، ص۱۳۱–۱۳٦.

۱۴. نک: ترجمهٔ ترجمهٔ مارکوارت (J. Markwart) از *ایران‌شهر*: *A Catalogue of the Provincial Capitals of Persia*, p.21.

۱۵. استرابو (ح ۶۳ق‌م–۲۴م)، جغرافی‌دان و مورخ یونانی که کتاب معروفش، *جغرافیا*، از کهن‌ترین متون در این علم است.ـــ و.

۱۶. «به موجب بعضی دلائل تاریخی، اولین شهری که آریاییها بنا نهادند گابه نامیده می‌شد، که همین اصفهان بوده است و این کلمه به جی تبدیل گردیده است. [...] محل قدیم شهر به‌نام گاد یا گای، اسم همان محلی است که استرابون آن را گابا به‌کار برده است.»ـــ سیروس شفقی، جغرافیای اصفهان، بخش نخست، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص۱۷۰.ـــ م.

۱۷. شاید همان «گابهٔ» استرابو باشد.

۱۸. این نام به این سبب است که اصل آن [بافته] از «عتابیه»، بخشی از بغداد است؛ کلمهٔ انگلیسی tabby که امروز تنها به گربه‌های ببری [راه‌راه] گفته می‌شود، از عتّابی می‌آید.

۱۹. ناصرخسرو، *سفرنامهٔ ناصرخسرو قبادیانی مروزی*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، ۱۳۷۰،ص۱۶۵و۱۶۶.

20. Byron, *The Road to Oxiana*, p.196.

۲۱. در آن موقع چنین کاشیهایی رواج نداشت.

۲۲. برای شرح مسیر طولانی و مشکل ساختن کاشی معرق، نک: Aqai F. Bazl, "Contemporary Techniques," p.1706; M. S. Dimand, *A Handbook of Muhammadan Art*, pp.203-205.

در اصفهان بود که کاشی‌کاری معرق بیشترین پیشرفت را کرد.

۲۳. نخستین این طرح در سال ۹۶۶ق بر فراز کوه کارکنان به زمین خورد.ـــ م.

۲۴. شایان توجه است که این ایوان ستون‌دار (یا تالار) را نه در زمان شاه عباس اول، بلکه مدتها بعد، در زمان شاه عباس دوم به عالی‌قاپو افزودند.ـــ و.

25. Chardin, *Travels*, vol. VII, p.337.

۲۶. به این عمل قپق‌اندازی هم می‌گویند. نک: سیروس شفقی، *جغرافیای اصفهان*، ص۲۵۱.ـــ م.

27. Thomas Herbert, Travels in Persia, p.132.

در همان زمان، گزارشی قدیمی‌تری هم پیترو دلاوالهٔ ایتالیایی داده است. نک:

Pietro della Valle, *Viaggi*.

28. Fryer, A New Account of East India and Persia, p.290….

۲۹. پروفسور آرتور اپهام پوپ وجه تسمیهٔ چهل‌ستون را به این شرح آورده:

«وجه تسمیهٔ چهل‌ستون شرح کشافی دارد {...}؛ چراکه در واقع فقط بیست ستون، مشتمل بر دوتای درون ایوان شاه‌نشین، وجود دارد. واقعیت آن است که این بیست عدد به‌علاوهٔ انعکاس آنها در آب‌نما، چهل ستون به‌وجود می‌آورد؛ ولی این تفسیر اروپایی ماوقع است و در آن، از این نکته غفلت می‌شود که عدد «چهل» (در فارسی) عنوان عام هر عدد قابل توجهی است.»ـــ

A. U. Pope, *Survey of Persian Art*, vol. II, p.1192.

۳۰. او رئیس صومعهٔ کاپوسن در اصفهان بود. کاپوسن یا کبوشی راهبی است که از فرقهٔ سن‌فرانسوا باشد.ـــ م.

۳۱. شاردن که به سال ۱۶۴۳در فرانسه به دنیا آمد، جواهرساز متبحری بود. پس از دومین سفرش به ایران، به فرانسه بازگشت؛ اما چون پروتستان بود، مجبور به ترک بلد شد و در ۱۶۸۱ به انگلستان پناهنده گشت. در همان سال، پادشاه چارلز دوم او را به سمت جواهرساز دربار برگماشت و متعاقباً وی را به لقبی مفتخر کرد. در ۱۶۸۲م عضو انجمن سلطنتی شد. او در ۱۷۱۳م در لندن درگذشت.

۳۲. شاردن در *سفرنامهٔ* خود قصر سلطنتی پشت عالی‌قاپو را توصیف کرده، که نوش‌خانه یا میکده نیز بخشی از آن است.ـــ شاردن، همان، ص۷۶–۸۱.ـــ م.

۳۳. این جمله در ترجمهٔ *سفرنامهٔ شاردن* چنین آمده است: «حیات مستی متناوبی است. شادی سپری می‌شود، اما درد سر می‌ماند.»ـــ *سفرنامهٔ شاردن*، ص۸۱.ـــ م.

۳۴. مقصودکاخ مقصودبیگ است.ـــ م.

۳۵. این عبارت نیز در ترجمهٔ *سفرنامهٔ شاردن* چنین آمده است: «هنگامی که می‌خواستم ازدواج کنم، اشخاص متأهل گنگ بودند. اکنون که ازدواج کرده‌ام اینان کرند.»ـــ *سفرنامهٔ شاردن*، ص۹۲.ـــ م.

36. Chardin, op. cit., vol. VII, p.274.

37. ibid., vol. VIII, p.134.

«نتیجهٔ یادداشتهای من این است که در داخل حصار شهر اصفهان بناهای زیر وجود دارد: ۱۶۲ مسجد و ۴۸ مدرسه و ۱۸۰۲ کاروان‌سرا و ۲۷۳ حمام و ۱۲ قبرستان.»ـــ *سفرنامهٔ شاردن*، ص۲۰۲.ـــ م.

۳۸. چنین کسی شناخته نشد. احتمالاً مقصود محمد حزین لاهیجی اصفهانی، شاعر و مورخ، است که در واقعهٔ محاصرهٔ اصفهان حضور داشته و احوال آن را در *تاریخ حزین* آورده است.ـــ و.

۳۹. نک: *زبدة التواریخ*، نسخهٔ خطی. این ادعا را اروپاییانی که درون ماجرای محاصره بودند و نجات یافتند نیز تأیید کرده‌اند؛ نک: مخصوصاً روایت راهب کرملی، الکساندرِ مالاباری (Alexander of Malabar)، منتشرشده در:

Royal Central *Asian Journal*, vol. XXIII, p.649.

۴۰. اشرف افغان شاه سلطان‌حسین را در سال ۱۱۴۲ق در حبس به قتل رساند، که برابر است با ۱۷۲۹–۱۷۳۰م. ظاهراً نویسنده در تبدیل تاریخ دچار خطا شده است.ـــ و.

41. James Morier, *A Second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor*, p.134.

۴۲. یعنی سال نوشته شدن این نوشته (۱۳۳۸ش/۱۹۶۰م).ـــ و.